مفهوم‌شناسی قاعده «الامتناع بالاختیار» در فقه و اصول

دکتر ابوالفضل علیشاهی قلعه‌جوقی[1]
محسن تسلیخ[2]

چکیده

قدرت انتخاب، از موهبت‌های الهی به بشریت است که انسان می‌تواند با استفاده از آن، مسیر زندگی خویش را طبق میل و اراده‌اش طی کند. از طرفی، تکالیف الهی به بندگان، به‌میزان توانایی و قدرت مکلفین است و تکلیفی که خارج از قدرت آن‌ها باشد، از جانب خداوند بر دوش ایشان گذاشته نشده است؛ اما گاه مکلف با استفاده از اختیار خویش، مسیری را برمی‌گزیند که درنهایت به بن‌بست می‌رسد و باعث سلب قدرت از خویش می‌گردد. از طرفی، قدرت مکلف بر انجام فعل، شرط تنجز تکلیف است؛ حال اگر در این صورت که عدم قدرت مکلف ناشی از سوء اختیار خویش است، آیا باعث عدم توجه خطاب و تکلیف مولی به ایشان می‌گردد یا نه؟ فقیهان و اصولیان در چنین مواردی از قاعده عقلی و فلسفی «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» مدد جسته و نظریات خویش را بیان کرده‌اند. حال در این جستار، با

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۴/۱۵/ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰

۱. دانشیار گروه الهیات دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.(نویسنده مسئول). Alishahi88@gmail.com
۲. دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یاسوج. Mohsen.Taslikh@gmail.com

توجه به عدم بحث مستقل درباره این قاعده بسیار مهم درکتب مختلف فقهی و اصولی، نگارندگان سعی‌شان بر این بوده که بار دیگر، نقش این قاعده را در جای‌جای فقه و اصول از نگاه نظریه‌پردازان اصولی و فقهی بازشناسی کنند و به برخی نکات ضروری درباره آن اشاره نمایند.

واژگان کلیدی: تکالیف، امتناع، اختیار، استنباط احکام فقهی، اراده، طلب.

بیان مسئله

از قواعد فقهی، قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» است. این قاعده از قواعد مهم در فقه و اصول به شمار می‌آید. اگرچه بحث مبسوطی درباره این قاعده صورت نگرفته، در جاهایی این قاعده به‌عنوان مستند قرار گرفته است. با توجه به این‌که این قاعده در فقه و اصول کاربرد فراوان دارد، بحث از این‌که میزان کاربرد قاعده الامتناع، به‌عنوان یک قاعده عقلی ـ فلسفی، در فقه و اصول چه مقدار بوده و از چه پشتوانه ادله حجیتی برخوردار است، ضروری می‌باشد.

امتناع در لغت و اصطلاح

واژه امتناع از ریشه «منع، یمنع» گرفته شده و مصدر باب افتعال است و معنای آن، حایل شدن بین فرد و اراده‌اش است؛ یعنی بین فرد و شیء مطلوبش فاصله انداخته شود (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۲/ ۱۶۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۸/ ۳۴۳؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق: ۴۶۳/۱۱). فیومی می‌نویسد: «به وسیله قومش تقویت شده و در پناه قومش قرار گرفته است و بنابراین، کسی نمی‌تواند به وی دست یابد» (فیومی، بی‌تا، ۵۸۱/۲).

با توجه به کتب لغت، چنین برداشت می‌شود که این واژه، به‌معنای ایجادشدن مانع و حایل بین اراده شخص و متعلَّق اراده اوست که باعث می‌شود آنچه را شخص اراده می‌کند، در خارج محقق نشود و به‌عبارتی، توانایی فرد را سلب می‌کند.

بررسی واژه اختیار

واژه اختیار از ریشه «خیر» مصدر باب افتعال بوده و به‌معنای «الاصْطِفاء» یعنی برگزیدن و انتخاب آمده است (جوهری، ۱۴۱۰ق: ۶۵۱/۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۲۶۶/۴). برخی آن را به‌معنای گرفتن چیزی که نیکوتر، برتر و بهتر است، گرفته‌اند (زمخشری، ۱۴۱۷ق، ۳۴۹/۱؛ راغب، ۱۴۱۲ق، ۳۰۲؛ مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ۱۵۲/۴) و در جایی دیگر (*التحقیق*) نیز آمده است: «انتخاب فعل مشخص با قصد و توجه را اختیار می‌گویند» (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ۲۰۶/۹). با توجه به معانی ارائه شده، چنین برداشت می‌شود که اختیار، به‌معنای انتخاب کار برتر و معین، با قصد و توجه است.

بررسی واژه «ینافی»

واژه «ینافی» از ریشه «نفی، ینفی» گرفته شده و فعل مضارع از باب مفاعله است. در برخی کتاب‌ها چنین معنا شده است: «زمانی که دو شیء همدیگر را نفی کنند، به آن تنافی اطلاق می‌گردد» (حمیری، ۱۴۲۰ق، ۶۷۰۸/۱۰). در برخی کتب دیگر، به «نَفَاهُ: طرده» یعنی به‌معنای دور انداختن شیء، معنا شده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ۲۵۱۳/۶). در *مجمع البحرین* چنین ذکر شده است: «ینافی، به‌معنای مباینت داشتن و ضد یکدیگر بودن دو شیء و غیر قابل اجتماع بودن آن‌ها معنا شده است» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ۴۱۸/۱). بنابراین، چنین می‌توان نتیجه گرفت که واژه «ینافی»، به‌معنای این است که دو شیء یکدیگر را به سبب مباینت و ضد بودن، نفی کنند؛ طوری‌که موجب طرد یکدیگر بشوند.

مفاد قاعده «الامتناع بالاختیار»

با توجه به این‌که بنابر ادعای برخی، این قاعده منشأ فلسفی دارد و در بحث جبر و اختیار، در مقابل اشاعره، که قائل به جبر بودند و انسان را فاقد اختیار می‌دانند،

مطرح شده است، ضروری به نظر می‌رسد که قبل از بیان معنای قاعده، قدری درباره منشأ آن صحبت شود، سپس تعریف و معنای اصطلاحی آن بیان شود.

اشاعره می‌گویند: «افعالی که ما به‌عنوان فعل ارادی مطرح می‌کنیم، فعل ارادی نیستند؛ زیرا دو قاعده نزد فلاسفه مسلّم است: یکی قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» که یعنی شیء تا وقتی واجب‌الوجود نشود، نمی‌تواند وجود پیدا کند و دیگری قاعده «الشیء ما لم یمتنع لا یکون معدوماً»؛ یعنی شیء تا وقتی ممتنع‌الوجود نشود، نمی‌تواند معدوم باشد. پس گویا فلاسفه می‌گویند: هر وجودی مسبوق به وجوب وجود است و هر عدمی مسبوق به امتناع وجود است. در این صورت، ارادی بودن وجود و ارادی بودن عدم، چه معنایی دارد؟ دیگر نمی‌توان گفت: «قیام، چه از ناحیه وجودش و چه از ناحیه عدمش به اراده انسان است»؛ بلکه وجود قیام، مستند به وجوب وجود قیام است و عدم قیام، مستند به امتناع وجود قیام است. اشاعره با استناد به این دو قاعده، فعل ارادی را نفی کرده‌اند. برای پاسخ به اشاعره گفته شده است: مقصود از «یجب» در قاعده فلسفی «الشیء ما لم یجب لم یوجد»، واجب‌الوجود بالذات نیست؛ بلکه مراد، واجب‌الوجود بالغیر است و «غیر» در آن‌هم، عبارت از علّت تامّه آن است؛ یعنی شیء تا وقتی علّت تامّه‌اش تحقّق پیدا نکند و وجوب وجود از ناحیه علّت تامّه پیدا نکند، نمی‌تواند موجود شود. علّت تامّه در افعال ارادی، به‌عنوان آخرین جزء، و اراده انسان به‌عنوان مکمّل علّت تامّه است. ممکن است همه مقدّمات یک شیء فراهم شود، ولی انسان آن را اراده نکند. به‌همین‌دلیل، در اینجا قاعده فلسفی «الإیجاب بالاختیار لاینافی الاختیار» را در مقابل اشاعره مطرح کرده‌اند و معنای آن این است: ایجابی که اختیار در آن نقش دارد، ایجاب به غیری که اراده به‌عنوان جزء مکمّل آن علّت تامّه نقش دارد، منافات با ارادیت و اختیاریت ندارد و مقصود از «یمتنع» در قاعده فلسفی «الشیء ما لم یمتنع لا یکون معدوماً» امتناع بالذات ـ مثل شریک الباری ـ نیست؛ بلکه مراد، امتناع بالغیر است؛ یعنی اگر علّت تامّه ـ که

عبارت از غیر است ـ وجود پیدا نکند، ممتنع است که این شیء وجود پیدا کند؛ و چون اراده به‌عنوان جزء مکمّل علّت تامّه است، معنای قاعده این می‌شود که اگر اراده وجود پیدا نکند، آن شیء ارادی نمی‌تواند وجود پیدا کند. در اینجا قاعده فلسفی «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» را در مقابل اشاعره مطرح کرده‌اند و معنای آن این است: امتناعی که اختیار در آن نقش دارد، امتناع به غیری که اراده به‌عنوان جزء مکمّل آن علّت تامّه نقش دارد، منافات با ارادیت و اختیاریت ندارد؛ بلکه مؤید اختیار و دلیل اختیار است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۵/ ۴۲۲)

معنای اصطلاحی قاعده

برخی می‌گویند منظور از قاعده، این است که وقتی مکلّف با اختیار، خویش را در مانعی بیندازد، این کار باعث نمی‌گردد که تکلیف الهی و عقاب متوجّه ایشان نگردد؛ مانند این‌که شخصی آب موجود در نزدش را بریزد و بعد از آن، دیگر دسترسی به آب نداشته باشد (بدری، ۱۴۲۸ق: ۲۱۶). برخی دیگر معنای قاعده را چنین بیان کرده‌اند: همانا وجوب فعل فقط در صورت وجود علت آن (همان اراده) است و ازآنجاکه تحققش مستند به اختیار خود فاعل مختار است، امتناع عدم تحقق آن فعل با اختیاری بودن فعلش تنافی ندارد؛ بلکه موجب تأکید آن نیز می‌گردد (فانی اصفهانی، ۱۴۱۰ق، ۲/ ۱۸۰).

اصولی، کلامی یا فلسفی بودن قاعده

با جست‌وجو در کتب مختلف، چنین به دست می‌آید که این قاعده، کلامی است و در مقابل اشاعره، که قائل به جبر در افعال مکلفان هستند، به کار می‌رود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ۱۷۳؛ فانی اصفهانی، ۱۴۰۱ق، ۲/ ۱۸۱). برخی نیز آن را قاعده‌ای فلسفی می‌دانند که با آن در مقابل جبریون استدلال می‌کنند. ملاهادی سبزواری می‌گوید: «این قاعده در قواعد کلّی فلسفی نیامده است؛ ولی مشهور این است که

می‌گویند: الامتناع بالاختیار لا ینافی...». علاّمه جعفری، این قاعده را به صورت «المنافی بالاختیار ...» ضبط کرده و از آن به‌عنوان «یک اصل بدیهی» یاد کرده است (سبزواری، ۱۴۲۵ق: ۲۰۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۴۲۰/۵). برخی دیگر این قاعده را از مبادی احکام در نزد اصولیان یاد می‌کنند (قزوینی، ۱۴۲۷ق: ۲۸۱) و برخی بزرگان می‌گویند این قاعده، هیچ ارتباطی با علم اصول ندارد؛ بلکه قاعده‌ای که در علم اصول به کار می‌رود، این است که گفته شود: «عدم منافاة الامتناع الفعلی إذا استند إلی الاختیار مع العقاب» (اصفهانی ۱۴۰۱ق، ۱۸۱/۲ ـ ۱۸۲). درکتاب *اجود التقریرات* آمده است که این قاعده در دو مقام به کار می‌رود: در علم اصول در بحث مقدمه وجودیه و در علم کلام، در مقابل جبری‌ها و اشاعره (خوئی، ۱۳۵۲: ۱۴۹/۱).

بررسی نوع امتناع

با توجه به این‌که این قاعده کلامی است و در مقابل جبریون به کار می‌رود، اشاعره قائل‌اند که مراد از امتناع، امتناع وقوعی است و متکلمان امامیه، قائل‌اند که مراد، امتناع بالغیر است.

برخی چنین نگاشته‌اند که «قاعده الامتناع بالاختیار، در دو مقام به کار می‌رود: گاه در مقام استفاده متنی به کار می‌رود و به مناسب برخی موضوعات مفید خواهد بود؛ در این صورت امتناع، وقوعی است و گاه در مقام دفع شبهه اشاعره و قائلین به جبر به کار می‌رود[1] که در این صورت، امتناع بالغیر خواهد بود (خوئی، ۱۳۵۲: ۱۴۹/۱).

۱. زیرا آن‌ها بر مطلب خویش چنین استدلال کرده‌اند که فعل صادره از عبد ممکن بالضرورة است؛ و درصورتی‌که علتش یافت شود، وجودش ضروری می‌شود؛ زیرا علتش از معلول آن محال است که تخلف پذیرد؛ وگرنه عدمش ضروری می‌گردد؛ چون وجود ممکن بدون علت، محال است. اهل حق نیز به این استدلال آن‌ها پاسخ داده‌اند که اختیار عبد، جزء اخیر علت از وجود فعل است؛ بنابراین وجوب و امتناعش برخاسته از اختیار عبد برای انجام یا ترک، منافاتی با اختیاری بودن فعل ندارد؛ بلکه مؤکد آن است.

عقابی یا خطابی بودن قاعده

بحثی مطرح است که اگرکسی به واسطه عمل خویش مضطر به ارتکاب حرام شود، آیا مولی می‌تواند خطابش را متوجه وی سازد و او را از آن نهی کند؟ همچنین آیا درصورت ارتکاب حرام، عقاب وی ازجانب مولی جایز است یا این‌که ایشان چون مضطر شده، دیگر صحیح نیست که مولی وی را خطاب و عقاب کند؛ چون تکلیف به ما لایطاق است و از قدرت وی خارج است؟ به‌عبارتی، آیا جریان قاعده مورد نظر فقط خطابی است یا عقابی است یا به هر دو صورت صحیح است و یا این‌که به‌هیچ‌وجه، صحیح نیست. نظراتی مطرح شده که شایان بررسی است:

مشهور می‌گویند که قاعده به صورت عقابی، تمام و صحیح است؛ ولی به صورت خطابی، تمام نیست. عبارت آن‌ها به این صورت است: «آنچه بین قوم مشهور شده به این‌که أن الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار عقابا لا خطابا، تمام است؛ لذا اگر فردی خودش را به ارتکاب حرامی مضطر نماید، خطابش صحیح نیست؛ ولی عقابش از نگاه عقلْ صحیح است. پس اگر خود را از بلندی پرتاب کند، بعد از پرتاب مورد خطاب واقع نخواهد شد؛ زیرا لغو است؛ ولی عقاب می‌شود؛ زیرا با اختیار خویش فعل قبیح ازوی سرزده است (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱: ۱۵۱/۱؛ سبحانی، ۱۴۲۴ق: ۲۱۴/۲)؛ زیرا خطاب مولی به شخص عاجز، قبیح است؛ اگرچه عجز از ناحیه خودش اتفاق افتاده باشد (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق، ۲۶۴/۲). برخی دیگر می‌گویند خطاب به عاجز، معقول نیست؛ زیرا غرض از خطاب، بعث و تحریک است و این دو نسبت به عاجز، محال است (نجم‌آبادی، ۱۳۸۰: ۳۴۰/۱).

در مقابل نظریه مشهور، برخی استوانه‌های اصولی می‌گویند: «أن الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار علی نحوین خطابی و عقابی» (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱ق: ۱۸۱/۲؛ خوئی، ۱۳۵۲، ۱۵۰/۱).

در عبارت برخی این‌گونه آمده است: «هذه القاعدة تعني إذا ألقى المكلّف نفسه في المحذور بسوء الاختيار فهذا الإلقاء لا يوجب نفي التكليف و العقاب، من قبيل إهراق ماء الوضوء مع عدم إمكان الوصول إلى ماء غيره» (بدری، ۱۴۲۸ق: ۲۱۶).

برخی نیز می‌گویند: «أنّ تلك القاعدة كلامية لا ربط لها بالاصول فضلا عن أن يكون لها قسمان خطابي و عقابي و يكون ثاني القسمين مشروطا بشروط» (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱ ق: ۲/ ۱۸۱؛ خوئی، ۱۳۵۲: ۱/ ۱۵۰).

ادله حجیت قاعده

۱. کتاب

آیات زیادی در قرآن مجید هستند که می‌توانند دلیل بر این قاعده باشند؛ از جمله آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (یونس، آیه۴۴)؛ یقیناً خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد؛ ولی مردم [با روی‌گردانی از حق] بر خود ستم می‌ورزند».

با رجوع به تفاسیر مختلف، روشن می‌شود که دلالت این آیه بر قاعده مورد نظر صحیح است و حجیت آن را به‌راحتی اثبات می‌کند. از آن تفاسیر، تفسیر *کنز الدقائق* در ذیل آیه می‌نویسد:

> و این آیه دلیلی بر این است که عبد در انجام کارهایش آزاد است و سلب اختیاری نسبت به وی (کما زعمت الأشاعرة) صورت نپذیرفته است. بنابراین، آیه می‌تواند هشداری برای ایشان باشد؛ به این معنا که عذابی را که روز قیامت برای وی در نظر می‌گیرند، از روی عدالت الهی بوده و هیچ ظلمی نسبت به ایشان رخ نداده است؛ بلکه خود فرد، با انجام اسباب عذاب، خویش را در ورطه گناه و عذاب الهی گرفتار نموده است (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۶/ ۶۲).

در تفاسیر دیگری نیز به این مطلب تصریح داشته و آیه را با قاعده الامتناع مرتبط دانسته‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶ق: ۳/ ۴۲۸؛ اصفهانی، ۱۳۶۱: ۶/ ۱۶۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/ ۱۶۹).

۲. اجماع

برخی برای اثبات این قاعده ادعای اجماع کردند (بدری، ۱۴۲۸ق: ۲۱۶)؛ البته به نظر می‌رسد که این اجماع مدرکی است؛ ازاین‌رو حجت نیست و هیچ ارزشی ندارد.

۳. عقل

برخی فقیهان فرموده‌اند قاعده‌ای که نزد صاحبان خرد قاعده‌ای مسلّم است، عبارت است از: «أن الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار عقابا لا تکلیفا» (قمی، ۱۴۱۵ق: ۲۴/۱)

بررسی نقش قاعده در فقه

برخی موارد و مصادیقی که در کتب مختلف فقهی از این قاعده استفاده گردیده و حکم شرعی توسط فقیهان استخراج شده است، بیان گردیده تا بدین وسیله، نقش، اهمیت و میزان کاربرد این قاعده در فقه روشن شود.

۱. احکام شخص مستطیع

در مورد فرد مستطیع، اگر سیر به سوی حجّ را ترک کند و در ایران (مثلاً) بماند تا موسم حجّ برسد، بر این مکلّف ـ که به اختیار خود این نتوانستن را اختیار نموده ـ تکلیف به حجّ صحیح نیست و ممتنع و محال است؛ زیرا تکلیف عاجز، قبیح است ـ هرچند این‌که عجز او ناشی از سوء اختیار او باشد ـ؛ امّا عقاب او بر ترک حجّ است؛ به جهت این‌که «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار». به هر حال، ممتنع شدن فعل به سوء اختیار از لحظ عقاب، منافاتی با اختیاری بودن آن ندارد؛ ولی از حیث خطاب و تکلیف، منافات دارد.

۲. مرتد فطری

آیا توبه مرتد ظاهراً قبول می‌شود یا خیر؟ آیا با توبه او، احکام شرعیه مربوط به کافر منتفی

می‌شود (نجاست و عدم جواز اکل ذبیحه‌اش) یا خیر؟ صاحب *جواهر* فرموده است:

> توبه‌اش مقبول نیست و بر نجاست خودش باقی می‌ماند؛ بلکه اجماع محکی هم بر این زمینه داریم و شاید اجماع محصل هم در این زمینه داشته باشیم. طبق قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار»، عجز از امتثال مانع از مکلّف بودن به صلات و امثال آن نمی‌باشد؛ چون عدم قدرت بر سوء اختیار او شده؛ یعنی قاعده این است که ممتنع و محال شدن فعلی با سوء اختیار، با اختیاری بودن آن منافاتی ندارد. پس وقتی فعل اختیاری است، تکلیف به آن مانعی ندارد و تکلیف به محال نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۹۷/۶).

۳. تکلیف کفّار (مکلف بودن کفار به اصول و فروع)

مشهور، قائل‌اند که کفار، مکلف به اصول و فروع هستند و بر آن ادعای اجماع دارند (خوئی، ۱۴۱۶ق: ۵۴). برخی دیگر از علمای شیعه، قائل به تکلیف کفار به فروع‌اند (فانی اصفهانی، ۱۴۱۶ق: ۵۲۳/۱۱؛ بحرانی، ۱۴۲۳ق: ۳۳/۲؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۳۷/۱۵؛ قطیفی، ۱۴۲۲ق: ۱۱۷/۳؛ خوئی، ۱۴۱۶ق: ۵۴؛ اردبیلی، ۱۴۳۰ق: ۲۵۳/۵).

در پاسخ کسانی که می‌گویند کفار قدرت بر امتثال تکلیف را ندارند، چون قصد قربت از آن‌ها متمشی نمی‌شود و قدرت هم از شرایط تکلیف است؛ بنابراین تکلیف نمودن آن‌ها تکلیف بمالایطاق است، چنین می‌گویند: عدم قدرت بر امتثال، ناشی از دو حالت است: غیر اختیاری مثل بیهوش، و به سوء اختیار. در اینجا عدم قدرت مسقط تکلیف نیست و کفار به سوء اختیار و نرفتن دنبال حقیقت قدرت ندارند. الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار (خوئی، ۱۴۱۸ق: ۱۰۰/۱۶؛ خوئی، ۱۴۱۶ق: ۶۰؛ شاهرودی، ۱۴۲۵ق: ۱۱۱/۱).

۴. روزه

کسی که سبب جنابت را درحالی‌که آگاهی به نبود وقت برای غسل و تیمم دارد، ایجاد کند، این شخص حکمش مانند کسی است که به‌عمد بر جنابت باقی مانده

است (خمینی، بی‌تا، ۲۸۳/۱). در *جواهر* آمده است: «و علی کلّ حال فمِن البقاء علی الجنابة عمداً إحداث سببها في وقت لا یسع الغسل بعد حصوله و لا التیمّم (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۴۴/۱۶)». در مدارک *تحریر الوسیله* علت آن را چنین بیان کرده است: «و ذلک لأنّ البقا علی الجنابة إلی الفجر في وقت لا یسع الغسل و لا التیمّم و إن کان غیر اختیاری بالفعل إلّا أنّه بالأخرة ینتهی إلی الاختیار بواسطة کون مقدّماته اختیاریة؛ فالبقاء علی الجنابة اختیاری باختیاریة حدوثها؛ لأنّ الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار، کما حقّق في محلّه» (بنی فضل، ۱۴۲۲ق، ۸۱).

۵. قصاص

امام ﷺ در مسئله ششم از فروعات شرایط قصاص (باب عقل) می‌فرماید:

> در ثبوت قصاص نسبت به قاتلی که در اثر استعمال مشروبات الکلی، عمد و اختیار خود را از دست داده است (مست)، تردید وجود دارد. اقرب و احوط، عدم قصاص است. همچنین است هر چیزی که باعث سلب عمد و اختیار می‌شود. بنابراین، اگر فرض شود که در بنگ (مواد مخدر) و دوای خواب‌آور چنین وضعیتی حاصل می‌شود، ملحق به مستی است و در صورت شک، با او معامله عمد می‌شود (خمینی، بی تا ج ۲، ص۵۲۳).

بنابراین، قائلان به قصاص، در پاسخ به طرف‌داران نظریه عدم قصاص با استناد به قاعده «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» که سلب ارادی اختیار، منافاتی با اختیار ندارد، چنین جنایاتی را عمدی محسوب می‌کنند و معتقدند مرتکب باید قصاص شود (سبحانی تبریزی، بی‌تا، ۲۴۲/۱).

۶. سفر معصیتی

اگر کسی به مجلسی برود که می‌داند که باحضور در آن مجلس، وی را مجبور به گناه می‌کنند و بااین‌حال، به آن مجلس برود و بعد همان اتفاق برای ایشان بیفتد، در این

صورت، هم مرتکب حرام شده است و هم عقاب می‌گردد. دلیل آن را نیز قاعده الامتناع بالاختیار دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۱۵ق: ۸ / ۲۷۳).

۷. وجوب تعلّم

هرگاه وقت مضیق باشد، طوری‌که هرگاه مشغول به تعلم شود، متمکن از درک نماز در وقت نخواهد شد، ظاهر این است که اشتغال به تعلم در آن‌وقت در حق او جایز نبوده باشد؛ بلکه لازم است اتیان به نماز نماید به هر نحو که مقدور او بوده باشد. لکن در این مقام، تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب است و آن این است که این شخص با استجماع شرایط تکلیف در وسعت وقت یا متمکن از تعلم بوده و مع‌ذلک تا ضیق وقت اخلال به آن نمود، یا متمکن نبوده است؛ در صورت اول ممکن است که گفته شود: نماز مطلوب در این وقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة الکتاب است، با اخلال به آن گناهکار است و به اتیان نماز با عدم فاتحه امتثال درحق او نیست و عدم تمکن از تعلم آن یا ثبوت تکلیف به اتیان نماز با قرائت در وقت، منافی در حق چنین کسی نیست، و دلیل آن را «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» دانسته‌اند (گیلانی، ۱۴۰۹ق: ۲ / ۱۰۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق: ۹ / ۲۰۹؛ نائینی، ۱۴۱۱ق: ۲ / ۸۲).

۸. عتق والدین

در حاشیه کتاب *روضة البهیه* چنین نگاشته شده است که «در بیع ناقل از ملک، اگر کسی اقدام بر شراء کند، مال از ملکش به دیگری انتقال پیدا می‌کند؛ مانند کسی که اقدام بر خرید پدرش نماید، درحالی‌که علم به این‌که اگر وی پدرش را بخرد، خواه ناخواه او آزاد می‌گردد، داشته باشد. در این صورت، فقیهان حکم این فرد را مانند کسی که به اختیار خویش اقدام عتق نموده، می‌دانند و دلیل آن را قاعده «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» دانسته‌اند» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ۳ / ۴۹۷).

۹. بطلان نماز در مکان غصبی

زمانی که شخصی با اختیار خویش وارد مکان غصبی گردد و بعد، وقت نماز داخل شود و از طرفی، ایشان زمان انجام نماز برای وی به واسطه وسعت مکان غصبی و طول کشیدن خروج از مکان، تنگ گردد، در این صورت برخی فقیهان، حکم به بطلان نماز ایشان در مکان غصبی نموده‌اند؛ هرچند این‌که خواندن وی از روی اضطرار بوده باشد؛ و حتی در صورت قضاء شدن نماز وی نیز چنین اجازه‌ای به ایشان نداده‌اند و برای این کلامشان به قاعده «الامتناع بالاختیار» تمسک نموده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۸ / ۲۹۴).

۱۰. وضوی جبیره‌ای

دراین‌باره که اگر جبیره غصبی باشد وکندن آن نیز ممکن نباشد، آیا مسح بر آن جایز است، دو وجه ذکر شده است: الف) برخی گفته‌اند جایز نیست؛ زیرا تصرف در مال دیگران جایز نیست؛ و الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار. ب) برخی می‌گویند مسح بر آن جایز است؛ به دلیل اطلاق اخبار و برطرف شدن حرمت تصرف در مال دیگران در صورت اضطرار است (شریف کاشانی، ۱۴۲۸ق: ۲ / ۵۱۱).

۱۱. قضای زمان جنون

زمانی که شخصی به سبب اختیار خویش مجنون گردد، مانند زمانی که شیء مسکری را بخورد، در این صورت آیا نمازی که از وی به‌سبب جنونش فوت گردیده، قضایش بر وی واجب است؟ برخی می‌گویند که قضاء واجب نیست؛ زیرا ادلّه رفع شامل وی می‌شود و همچنین فوت بر آن صدق نمی‌کند و بر وی مجنون اطلاق می‌گردد؛ ولی شهید ثانی مخالفت می‌کند و می‌گوید که ادله رفع شامل او نمی‌شوند و فوت هم بر ایشان صادق است؛ زیرا الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار؛ و در ادامه می‌گوید که همانا قاعده «التکلیف

الفعلی المنجز»، متعلق به حال جنونش است و درصورتی‌که بالفعل توانایی انجام آن را نداشته باشد، قضایش به عهده وی خواهد بود (مدرس، ۱۴۰۸ق: ۹۳).

۱۲. حدود و دیات

زمانی که شخصی، مسکری را مصرف کند و در حالت مستی مرتکب جنایتی گردد که حدّ آن قصاص یا دیه باشد، در این صورت فرد را قصاص می‌کنند؛ زیرا الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار و همچنین گفته‌اند: «فإنه و ان کان حین السکر لا خیار له و لکن باختیاره شرب الخمر و سکر، فامتناعه لا ینافیه اختیاره» (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق: ۴۳۹/۱؛ تبریزی، بی تا، ۲۴۲/۱).

۱۳. جاهل قاصر و مقصر

جاهل قاصر، به کسی می‌گویند که توانایی یادگیری مسائل دینی را (نه تقلیداً و نه اجتهاداً) نداشته باشد؛ حال یا به‌خاطر غفلت ایشان از مسئله (مانند کسی که هرگز نمی‌دانند که قهقهه، موجب بطلان نماز می‌گردد) یا به‌خاطر عدم توجه به این‌که باید مسائل را یاد بگیرد یا این‌که وجوب یادگیری را می‌داند؛ اما به کسی دسترسی ندارد تا آن‌ها را از ایشان یاد بگیرد و یا حتی شرایط فراهم نیست تا خود مجتهد شود و در غیر این صورت، فرد جاهل مقصر است؛ یعنی کسی که امکان یادگیری مسائل را به صورت اجتهادی یا تقلیدی دارد. حال اگر چنین شخصی با سوء اختیار خویش این امکان و توانایی را از دست بدهد، ازآنجاکه به سوء اختیارش بوده، و الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار؛ ازاین‌رو عذر ایشان پذیرفته نیست (نجفی، ۱۳۸۱ق: ۱۰/۱).

۱۴. وضو

کسی که متمکن از وضوی کامل باشد؛ ولی آبی را که در دسترس دارد، بریزد و بعد، خود را در معرض عذر (بی‌آبی) قرار دهد، در این صورت آیا ادله تیمم شامل وی

می‌گردد؟ فقیهان در اینجا فرموده‌اند که چون به سوء اختیار خویش در چنین عذری افتاده و خود مقدمات چنین عذری را مهیا کرده است، ادله تیمم و وضوی جبیره‌ای شامل وی نمی‌گردد؛ زیرا آن ادله فقط شامل شخص معذور غیر متمکن بدون سوء اختیار می‌شوند؛ و قاعده «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» این مورد را نیز شامل است. ولی ازآنجاکه بالاجماع ترک نماز در هیچ حالتی جایز نیست، به ایشان اجازه تیمم داده شده است؛ ولی درهرحال ایشان به‌خاطر آن کار اشتباه خویش، مؤاخذه خواهد شد (خوئی، ۱۴۱۸ق: ۶/ ۱۸۸).

۱۵. فراموشی غصبی بودن مکان

از احکام در بحث صحت وضو و تیمم، مباح بودن (غصبی نبودن) آب وضو و خاک تیمم است. حال، اگر کسی با آب یا خاک غصبی، به‌خاطر فراموشی (مورد غصب) این اعمال را انجام دهد، وضو یا تیممش باطل است؟

برخی فقیهان فرموده‌اند در اینجا باید بین صورتی که ناسی خود غاصب بوده یا شخص دیگری، تفصیل قائل شد؛ به این صورت که اگر شخص ناسی، غاصب نباشد؛ مانند جایی که خانه‌ای غصب شود و شخصی با خاک آن خانه، از روی فراموشی غصبی بودن آن، تیمم کند؛ در این صورت تیمم وی صحیح خواهد بود. همان‌طور که وضویش صحیح خواهد بود؛ زیرا فراموشی در اینجا موجب رفع حرمت و سقوط آن خواهد بود؛ چون امکان نداشت که نهی و تکلیف به ایشان توجه پیدا کند و همچنین مانعی وجود ندارد که عمل وی مصداق مأمورٌبه و مقرب مولی باشد. اما اگر ناسی خود غاصب باشد، گرچه در این صورت حرمت ساقط است؛ به‌خاطر ممکن نبودن خطاب به ناسی؛ الا این‌که وی برای عمل خویش عقاب می‌شود؛ اگرچه نهی از آن ممکن نباشد؛ و علت عقاب نیز قاعده «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» است و چون عمل وی مستند به سوء اختیار اوست و وی آن را غصب نموده و به مالکش

برنگردانده است، به این گرفتاری دچار گردیده است؛ لذا به بطلان وضو و تیمم وی حکم داده شده است (خوئی، ۱۴۱۸ق: ۱۰/ ۲۳۳).

نقش قاعده در اصول فقه

با تتبع در کتب مختلف اصولی، خواهید یافت که میزان کارایی و استفاده از این قاعده چگونه است. این بحث درصدد بیان این است که مواردی را که در علم اصول برای استنباط احکام و استدلال به این قاعده تمسک جسته شده، به طور خلاصه و مفید ذکر کند. از آن موارد عبارت‌اند از:

۱. مقدمات مفوته[1]

برخی برای تخلّص از اشکال وجوب مقدمات مفوته قبل از زمان واجب، به این قاعده استدلال کرده‌اند و چنین بیان داشته‌اند که از راه‌های رهایی از این اشکال، التزام به این است که گفته شود «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار، به طور عقابی است و نه خطابی» (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱ق: ۱/ ۴۷۷).

۲. اضطرار به سوء اختیار

برخی اصولیان در بحث زمین یا خانه غصبی برای کسی که با اختیار خویش در آن

۱. مقدمه مفوّته، مقدمه‌ای است که اگر پیش از فرا رسیدن وقت ذی‌المقدمه انجام نشود، سبب تفویت ذی‌المقدمه در وقت خودش می‌گردد؛ مانند این‌که وظیفه مکلف پیش از موسم حج، تهیه گذرنامه و پیمودن مسافت است تا بتواند در زمان حج، آن مناسک را به جا آورد. مقدمه مفوّته در مورد واجب‌های موقت (زمان‌دار) معنا پیدا می‌کند که از سوی شارع برای آن‌ها وقت معینی منظور شده است؛ مانند حج، روزه و نماز واجب. بر مبنای تبعیت وجوب مقدمه از وجوب ذی‌المقدمه، هرگاه مقدمه واجب، از مقدماتی باشد که باید پیش از زمان واجب انجام شود، وگرنه موجب تفویت واجب در زمان خود می‌گردد، این پرسش پیش می‌آید که چگونه وجوب مقدمات مفوّته، پیش از زمان وجوب ذی‌المقدمه است؛ درحالی‌که واجب، قبل از فرارسیدن وقتش وجوبی ندارد تا مقدمه آن‌هم به تبع آن واجب شود؟

داخل شده، به قاعده تمسک کرده و گفته‌اند که خروج از آن مکان غصبی، هم مأمورٌبه است و هم منهیٌ‌عنه و دلیل آن را قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار می‌دانند و ازآنجاکه مضطر شدن به عصیان به سبب اختیار خویش بوده است، توجه خطاب و امرونهی مولی به آن را صحیح می‌دانند (اصفهانی، ۱۴۰۱ق: ۲/ ۱۸۰).

۳. وجوب یادگیری مسائل شرعی (جاهل قاصر و مقصر)

در مسئله یادگیری مسائل شرعی توسط مکلفان نیز به این قاعده تمسک شده است و می‌گویند فرد جاهل، یا امکان یادگیری مسائل برای وی موجود بوده (مانند این‌که شخص آگاهی وجود داشته که او مسائل خویش را از وی بپرسد) یا این‌که امکان یادگیری وجود نداشته است. در این صورت، مسئله نسبت به شخص قاصر که واضح است؛ اما به نسبت به شخص مقصر مانند جایی که کسی توجه به لزوم یادگیری مسائل داشته باشد؛ ولی در دریافت و یادگیری آن‌ها کوتاهی کند و بعد، در جایی به گرفتاری دچار شود که توانایی رهایی از آن را نداشته باشد و مضطر گردد؛ که در اینجا برای صحت خطاب مولا به این‌گونه افراد، به قاعده الامتناع بالاختیار تمسک جسته‌اند (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

۴. وجوب عینی یا کفایی اجتهاد

در زمینه اجتهاد در مسائل دین، برخی به وجوب عینی اجتهاد بر همه مردم، و برخی دیگر به وجوب کفایی آن قائل‌اند و تفصیلی در این زمینه بیان شده که موارد نیاز به مجتهد را در آن بیان کرده است. موارد احتیاج به مجتهد مراتبی دارد: ۱. گاهی برای فتوا در امور عبادی و معاملات، به مجتهد نیاز است. در این صورت، با وجود یک یا چند مجتهد در تمام عالم نیاز برطرف می‌گردد؛ ۲. گاهی برای تصرف در اموال یتیمان و اموال مجهول‌المالک و مال امام علیه‌السلام، به ایشان نیاز هست. در این صورت نیز با

وجود یک مجتهد و نصب وکیل‌های ایشان در جاهای مختلف، نیاز برطرف می‌گردد.
۳. گاهی برای رفع خصومت‌ها و درگیری‌ها و اجرای حدود، به ایشان نیاز هست. در این صورت، مشکل فقط با وجود چندین مجتهد؛ بلکه تعداد بسیاری از ایشان برطرف می‌گردد. در ادامه، کسی اِشکال می‌کند که این مشکل با وجود یک مجتهد و وکیل‌های ایشان برطرف می‌شود که در پاسخ گفته شده است که مجتهدین ماهر نیز گاه در تشخیص مدعی و منکر و دعاوی اشتباه می‌کنند. چگونه ممکن است که این امر خطیر را به افراد عادی واگذار کرد. علاوه بر این، در کتب مختلف، اجتهاد را شرط قضاوت می‌دانند. برخی در جواب گفته‌اند که این، مستلزم عسر و حرج است. در پاسخ ایشان گفته شده است که این عسر، ناشی از سوء اختیار خودشان بوده و الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار؛ و چرا نکوشیده‌اند تا مجتهد شوند یا مجتهد تربیت کنند؛ این عسر از ناحیه خودشان بوده. لذا با استفاده از این قاعده مشکلی ندارد (کجوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۳۴).

۵. مقدمات عقلیه

مرحوم نائینی می‌فرمایند:

> در مقدمات عقلیه، عقل حاکم به تحصیل وجود قدرت بر اتیان مأمورٌبه و مکلف است؛ طوری‌که اگر مکلف به واسطه اهمال در تهیه مقدمات واجب، موجب تفویت آن غرض و مأمورٌبه گردد، این عقلاً قبیح است؛ و مشمول قاعده «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» خواهد شد. (نایینی، ۱۳۷۶: ۱/۱۹۷).

نتیجه‌گیری

این پژوهش در پی دستیابی به دستاوردهای یادشده است که از این قرارند:

۱. مقصود از «یمتنع» در قاعده «الشیء ما لم یمتنع لا یکون معدوماً»، امتناع بالذات

ـ مثل شریک الباری ـ نیست؛ بلکه مراد، امتناع بالغیر است؛ یعنی اگر علّت تامّه ـ که عبارت از غیر است ـ وجود پیدا نکند، ممتنع است که این شیء وجود پیدا کند؛ و چون اراده به‌عنوان جزء مکمّل علّت تامّه است، معنای قاعده این می‌شود که اگر اراده وجود پیدا نکند، آن شیء ارادی نمی‌تواند وجود پیدا کند؛ و امتناعی که اختیار در آن نقش دارد، امتناع به غیری که اراده به‌عنوان جزء مکمّل آن علّت تامّه نقش دارد، منافات با ارادیت و اختیاریت ندارد؛ بلکه مؤید اختیار و دلیل اختیار است.

۲. آنچه مسلّم بوده، این است که «الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار» قاعده‌ای عقلی بوده و منشأ آن عقل است؛ و ازآنجاکه در علوم کلام، فلسفه و اصول، عقل دخالت دارد، هریک به مناسبتی از این حکم عقل کمک گرفته و در جای‌جای استدلال‌هایشان به کار برده‌اند.

۳. این قاعده به‌صورت عقابی صحیح بوده؛ ولی خطاباً صحیح نیست؛ زیرا مولی به کسی که توانایی انجام تکلیف را ندارد، قبیح است که خطابش را متوجه وی سازد.

۴. ادله حجیت قاعده نیز عبارت‌اند از: کتاب، اجماع، عقل؛ که اجماع مورد نقد است.

۵. موارد کاربرد این قاعده در فقه و اصول، فراوان بوده است؛ از آن‌ها عبارت‌اند از: احکام شخص مستطیع، روزه، قصاص، تکلیف کفار، مرتد فطری، وجوب تعلّم، جاهل قاصر و مقصر و... و در علم اصول، در برخی موارد مانند مقدمات مفوته، مقدمات عقلیه، اضطرار به سوء اختیار و... این قاعده به کار رفته است.

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، سوم، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع ـ دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۳. اصفهانی، نصرت امین، ***مخزن العرفان في تفسیرقرآن***، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱.

۴. اصفهانی، محمد بن حسن، ***کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام***، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.

۵. آخوند خراسانی، محمد کاظم، ***کفایة الأصول***، اول، طبع آل البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ق.

۶. بحرانی، یوسف بن احمد، ***الدرر النجفیة من الملتقطات الیوسفیة***، دار المصطفی لإحیاء التراث، اول، بیروت، ۱۴۲۳ق.

۷. بدری، تحسین، ***معجم مفردات أصول الفقه المقارن***، تهران، اول، ۱۴۲۸ق.

۸. بنی فضل، مرتضی، ***مدارک تحریر الوسیلة ـ الصوم***، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس‌سره، اول، تهران، ۱۴۲۲ق.

۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، ***الصحاح ـ تاج اللغة و صحاح العربیة***، دار العلم للملایین، اول، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۱۰. حسینی واسطی، محمدمرتضی، ***تاج العروس من جواهر القاموس***، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، اول، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۱. حمیری، نشوان بن سعید، ***شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم***، دار الفکر المعاصر، اول، بیروت، ۱۴۲۰ق.

۱۲. خمینی، روح‌الله، ***تحریر الوسیلة***، مؤسسه مطبوعات دار العلم، اول، قم، بی تا.

۱۳. خویی، ابوالقاسم، ***فقه العترة في زکاة الفطرة***، مقرر محترم، اول، قم، ۱۴۱۶ق.

۱۴. ـــــــــ، ***موسوعة الإمام الخوئی***، مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی رحمه‌الله، اول، قم، ۱۴۱۸ق.

۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ***مفردات ألفاظ القرآن***، اول، دار العلم ـ الدار الشامیة، لبنان ـ سوریه، ۱۴۱۲ق.
۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، ***الفائق في غریب الحدیث***، دار الکتب العلمیة، اول، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۱۷. سبحانی تبریزی، جعفر، ***إرشاد العقول الی مباحث الأصول***، اول، قم، ۱۴۲۴ق.
۱۸. ـــــــــ، ***نظام النکاح في الشریعة الإسلامیة الغراء***، اول، قم، بی تا.
۱۹. سبزواری، مولی هادی، ***اسرار الحکم فی المفتتح و المختتم***، انتشارات مطبوعات دینی، اول، قم، ۱۴۲۵ق.
۲۰. شریف کاشانی، ملا حبیب الله، ***منتقد المنافع في شرح المختصر النافع ـ کتاب الطهارة***، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، اول، قم، ۱۴۲۸ق.
۲۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ***الروضة البهیة في شرح اللمعة الدمشقیة*** (المحشّی ـ کلانتر)، کتاب‌فروشی داوری، اول، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۲. طباطبایی قمی، تقی، ***آراؤنا في أصول الفقه***، اول، قم، ۱۳۷۱.
۲۳. طباطبایی قمّی، حسن، ***کتاب الحج*** (للقمّی، السید حسن)، مطبعة باقری، اول، قم، ۱۴۱۵ق.
۲۴. ـــــــــ، ***کتاب الحج***، مطبعة باقری، اول، قم، ۱۴۱۵ق.
۲۵. طباطبایی، حسن بن اسماعیل، ***الرسائل الفقهیة*** (للشهید المدرس)، ستاد بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت مدرس، اول، تهران، ۱۴۰۸ق.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، ***مجمع البیان في تفسیر القرآن***، انتشارات ناصرخسرو، سوم، تهران، ۱۳۷۲.
۲۷. طریحی، فخرالدین، ***مجمع البحرین***، کتاب‌فروشی مرتضوی، سوم، تهران، ۱۴۱۶ق.
۲۸. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***اصول فقه شیعه***، اول، قم، ۱۳۸۱.
۲۹. فانی اصفهانی، علی، ***آراء حول مبحث الألفاظ في علم الأصول***، اول، قم، ۱۴۰۱ق.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، ***کتاب العین***، نشر هجرت، دوم، قم، ۱۴۱۰ق.

۳۱. فیومی، احمد بن محمد، ***المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی***، منشورات دار الرضی، اول، قم، بی‌تا.
۳۲. قمی مشهدی، محمد، ***تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب***، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، أوّل، تهران، ۱۳۶۸.
۳۳. کجوری شیرازی، محمدمهدی، ***الاجتهاد و التقلید***، اول، قم، ۱۳۸۰.
۳۴. گیلانی شفتی، محمدباقر، ***تحفة الأبرار الملتقط من آثار الأئمة الأطهار*** علیهم‌السلام، انتشارات کتابخانه مسجد سید، اول، اصفهان، ۱۴۰۹ق.
۳۵. لاری، عبد الحسین، ***مجموعه مقالات***، مؤسسة المعارف الإسلامیة، اول، قم، ۱۴۱۸ق.
۳۶. مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، ***القصاص علی ضوء القرآن و السنة***، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی رحمه‌الله، اول، قم، ۱۴۱۵ق.
۳۷. مصطفوی، حسن، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، مرکز الکتاب للترجمة و النشر، اول، تهران، ۱۴۰۲ق.
۳۸. موسوی قزوینی، علی، ***الاجتهاد و التقلید*** (التعلیقة علی معالم الأصول)، دفتر انتشارات اسلامی، اول، قم، ۱۴۲۷ق.
۳۹. نائینی، میرزا محمدحسین، ***کتاب الصلاة***، دفتر انتشارات اسلامی، اول، قم، ۱۴۱۱ق.
۴۰. نجفی، علی بن محمد (کاشف الغطاء)، ***النور الساطع فی الفقه النافع***، مطبعة الآداب، اول، نجف اشرف، ۱۳۸۱ق.
۴۱. نجفی، محمدحسن، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام***، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، هفتم، ۱۴۰۴ق.
۴۲. نجم‌آبادی، ابوالفضل، ***الأصول***، اول، قم، ۱۳۸۰.
۴۳. نراقی، مولی احمد، ***مستند الشیعة فی أحکام الشریعة***، مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، اول، قم ـ ایران، ۱۴۱۵ق.
۴۴. هاشمی شاهرودی، محمود، ***کتاب الخمس*** (للشاهرودی)، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم‌السلام، دوم، قم، ۱۴۲۵ق.